



دوستی با کتاب

محمد رضا طالبیان



هستی را چون گشده‌ای در بر گیرم. این را نگفتم که سوز و گداز من تنها از آن نبود که در تردید بودم بلکه ترس و هراس از آلودگی به گناهان و ناراستی‌ها یکسره بی‌تابم ساخته بود.

در این چنین اوضاع بحران‌زا و آشوب افشانی بود که گشده‌ام را در کتاب یافتیم. تا بدانجا که در خاطر دارم اولین کتابی را که مطالعه کردم «سرای دیگر» از شهید دستغیب بود. نمی‌دانم از آن کتاب چه بگویم و از آن که با من چه کرد؟ مَثَلِ من و آن کتاب، مَثَلِ تشنه عطش‌زده‌ای است که در بیابانی خشک و بی‌آب چند جرعه‌ای آب یافته باشد. برای من دلپذیری مطالب کتاب چونان گوارایی آن آب بود. هر قدر که از آن می‌خواندم پاره‌ای از وجودم حیات می‌یافت، احساس پیدا می‌کرد، می‌شکفت و با طراوت می‌شد. نمی‌دانم سبزی آن ایام را چگونه تصویر کنم. انفساس مسیحایی آن

داستان دوستی من با کتاب به چند سال پیش باز می‌گردد. در آن زمان نوجوانی بودم ناپخته و نورس، با تمام احساس‌های پاک آن دوران، با دشتی سبز از رویش امیال خداجویانه‌ام، با نیستانی از درد و با نخلستانی از سوز تردید.

به خاطر دارم که بیابان در بیابان در جست‌وجوی چشمه حیات بودم تا جرعه‌ای از آب یقین بنوشم و درون خسته و غم‌زده‌ام را آرام دهم. توفان مهیب سؤال‌های شکننده و شبهات غم‌آور، هستی‌ام را در تزلزل افکنده بود، جانم را آزرده بود، خسته و درمانده و ملول بودم در آن توفان ایوان ستیز. به هر کس که گمان می‌بردم اندکی از دریای یقین لب‌تر کرده است خود را می‌رساندم، شاید که عطشم را برطرف سازد. اما افسوس و صد افسوس که آن‌ها هیچ یک در این باره سخنی نداشتند و در دم را نمی‌فهمیدند. هماره امید به آن لحظه‌ای داشتیم که یقین به خدا و حقیقت





رنالایسم» نوشته علامه طباطبایی بود. این کتاب غذای فکرم بود؛ دوی دردهای فکری‌ام و جولان‌های اندیشه سرگردانم. به خصوص پاورقی‌های مرحوم استاد مطهری رحمه‌الله برایم شیرین و گوارا بود. من از آن کتاب خیلی نمی‌فهمیدم. اندکی از آن را که پاسخی برای سؤال‌هایم می‌دانستم مطالعه می‌کردم. بعضی از مباحث را به نیکی در نمی‌یافتم و با این وعده که حتماً استحکام لازم را دارد رهش می‌کردم. ولی باز هم روح پرتلاطم مرا به سوی آن مباحث می‌کشاند. می‌خواندم و می‌خواندم تا که بفهمم. در بنیان معرفت و شناخت آدمی به شک افتاده بودم و این برایم سخت و دشوار بود. با خود می‌گفتم که چه ضمانتی برای صحت شناخت‌های ما و برهان‌های فلسفی وجود دارد؟ این‌ها سؤال‌هایی است که امروزه به صورت جداگانه در علم معرفت‌شناسی مورد بحث قرار می‌گیرد. به هر روی من با این کتاب‌ها محسور و شب و روز در کنارشان بودم تا به این‌که رفته رفته طوفان افسون آفرین و تشویش افکن درونم را رو به آرامش و شادابی تازه‌ای یافتم و دریچه‌های دیگری از خروش و جست‌وجو و کاوش علمی به رویم گشوده شد. من آن دوران را، روزگاری فرخنده و فراخاکی می‌دانم. چرا که سوییш زندگانیم را به طور کلی تغییر داد. به یاد دارم که استاد مکارم شیرازی در کتاب «معنای هستی» به این مضمون گفته بود که شک در مسائل اساسی انسان و جهان از نشانه‌های بلوغ فکری است. زندگی امروز من کاملاً ریشه در آن سال‌های طلایی دارد. اکنون هم نوعی حرکت فکری و تلاش علمی مشغله اساسی من است و در این میان کتاب‌هایم نقشی بنیادین دارند.

بزرگ‌کرد در جانم اثر می‌کرد و مرا به حرکت وامی‌داشت. کتاب دارای فصولی چند بود. با شور و اشتیاق به مطالعه فصل فصل آن می‌نشستم و هر چه می‌خواندم باز عطش بیش‌تری پیدا می‌کردم. گویا نونهالی بودم که دمادم آب می‌طلبیدم، دقیق‌تر بگوییم حیات می‌طلبیدم. کتاب را به پایان بردم و با آن‌که بسیار عزیزش می‌داشتم باید آن را که به امانت نزد من بود به صاحبش باز می‌گرداندم. این کتاب بر یقین‌ام افزود و از آن پس با مطالعه کتاب‌هایی که درباره مباحث ایدئولوژیک بودند آرام بیش‌تری می‌گرفتم. در این نوشتار قصد دارم فقط از کتاب‌هایی نام ببرم که با آن‌ها بیشتر مانوس بوده‌ام و بیش‌تر از دیگر کتب در آرام جانم مؤثر افتاده‌اند. کتاب دیگری که هم قوت جان بود و هم قوت فکر، چهل حدیث امام راحل رحمه‌الله بود. آن سفر کرده به لاهوت دردهای روحی و فکری آدمیان را به نیکی در این کتاب بیان کرده است. یادم هست که شب و روز با آن محسور بودم، همدم بود، مونس و رفیق دردهایم. آنقدر نثرش برایم شیرین افتاده بود که حتی در امتحان انشا هم از آن سبک و سیاق گفتاری سود می‌جستم. روزی استاد ادبیاتم بعد از امتحان انشا به من گفت: آیا تو کتاب «حافظ شناخت» را خوانده‌ای؟ و من متعجبانه گفتم: نه! برای او نگاشتن آن‌گونه سطور از طرف من امری عادی نبود و از همین‌رو بود که آن را ناشی از کتاب‌هایی چون «حافظ شناخت» می‌دانست. زبان امام رحمه‌الله در آن کتاب زبان پیر مرشدی بود که خود یک تنه تمامی مراحل سیر و تکامل معنوی را پیموده است و از منزلی رفیع به دست‌گیری از وماندگان پرداخته است. کتاب دیگری که به آن عشق می‌ورزیدم «اصول فلسفه و روش